

تحمل نا مربوط

فریدون گیلانی

حرف هایم را با تصویر تمام کرده ام
در مکالمه ای با باد
نقطه ی پایان سطرها را
در آب ریخته ام
توپخانه
در نبردی که از صبح جا مانده
عادت های ناوگان را
دنبال می کند
آنقدر از پشت پرچم سفید شلیک کرده اند
که نفت کش ها هم
خمیازه می کشند

آخرین قایق روزهای فرسوده
در آب تقسیم شده است
من تکه ای از آن قایقم
موج از من می گذرد
سنت خوابی آشفته
کناره هایم را
تهدید می کند
ملوان خسته
با من بزرگ می شود
و کشتی ها
به نام من
سرودها را هرس می کنند

من تکه ای از آن قایقم
بادهای بازنشسته
همه جا دنبالم می کنند
بادبانم
هنوز خواب زیر دریائی را می ببند

اژدرهای گیج
از زبانم گذشته اند

اگر ساحل به من تکیه کند
صدای کف زدن سربازان را
از دهانه ی این بطری در می آورم
دسته های نجات
آخرین سطر بطری را هم خورده اند
صدای مرا
گمشدگان در آب رها کرده اند
شاید که عابری
مرا در ماسه ها پیدا کند

آنقدر موج به پیام قایق خورده
که کشتی ها نمی دانند
آدم های برهنه را کجا پیدا کنند
و این همه سنگ را
برای کدام بندری بار بزنند
زنان دیگر به زبان داستان های بلند
اعتماد نمی کنند
پیش از آن که نویسندگان
از من تکه ای سنگ بسازند
چاله های سنگسار را
باید از خانه ها جمع کنم
بچه ها دیگر
با هیچ قصه ای به خواب نمی روند
و زنان
در هیچ ماهی روزه نمی گیرند
زیر دریائی ها
هیچ قصه ای را
به زبان پیاده رو نمی نویسند
صدای من
باید از بطری فرار کند
سنت تحمل نامربوط
کناره هایم را
تهدید می کند.

توقع سیل فریدون گیلانی

به نگاهت
اجازه ی انتشار نمی دهند
رابطه ات را با گل ها می دزدند
چراغ های قرمز را
در دست هایت
تکثیر می کنند
و چون خاک برخیزد
روی ملاقات
چادر سیاه می کشند

از کدام چهارراه می خواهی بگذری
که شیشه هایش را نشکسته باشند
و عبور سطرها را
در انتظارش
ممنوع نکرده باشند ؟

به واقعیت ستاره اعتماد کن
توقع سیل چنان بالاست
که ممکن است کتاب ها را
در پیامش منفجر کند .

زبان تازه فریدون گیلانی

زبان تازه
در چهار راه ها
عابران را دست چین می کند
زبان تازه
مرا در جیب هایش مخفی کرده
زبان تازه
از تیرهای چراغ برق بالا می رود
و شهر را
پراز صدای پرخاش می کند
رعد و برق صدا
قد خانه ها را کوتاه می کند
احتمالا بلندگویی
در خاطرات من جا مانده
و فرمانی مثل آغاز حمله
دیوارها را سانسور کرده است

کلمات خسته
روی بلندگوها عرق می ریزند
اگر شیشه ها را پاک کنیم
مهتاب سکوت می کند
و آفتاب ترک بر می دارد
این طرف ها
گویا گوسفندی را به تخت نشانده اند
و آدم ها
اشتباها خیابان را باد می کنند
میدان جنگ
دو قدم بالاتر است
در خانه همسایه
قرارداد صلح امضا می کنند
پاکت را باز نکنید
کارت دعوت
باروت خورده است

زبان تازه
روی دیوارها راه می رود
زبان تازه
مارش نظامی می خورد
من هیچ مشکلی با همسایه ندارم
گربه های سیاه را جمع کنید
پرنده می خواهد از قفس بگریزد .

بهمن ماه ۸۳

شب نامربوط
فریدون گیلانی

پشت هر پنجره ای ، گلدانی
رفت و آمدهای شب‌نم را می پاید
روی هر خاطره ای
شب نامربوطی
جای پای برفی را در چشمی می کاود
پشت هر چشمی هم دریائی ست
که اگر صبح بگیرد
همه ی دنیا را می بارد

گل و گلدانم را پس بدهید
باد آنقدر به این پنجره ها کوبیده
که دگر ریشه ی بارانی در منظر نیست

بهمن ماه ۱۳۸۳

پشت در فریدون گیلانی

از لحظه ای آمده بود
که مثل هیجان می تپید
و در لحظه ی بعد
دنبال بلوغ می گشت
نگاهش
پراز جمله های ناقص بود
تعارفش
از خانه ها فرار می کرد
قدش
بوی پرنده می داد
خواب هایش
شکل برگی بود
که دنبال نشانه های درخت می گشت
دست هایش را
در آتش بازی
پهن کرده بود
راه رفتن را
مثل تاریخ حفظ کرده بود
از اعلامیه های تبلیغاتی
گلویش را تر می کرد
و مثل بچه هائی که با فردا قهر باشند
ایوان را
به سمت همسایه پرت می کرد
دیروز را
که از لای برف ها در می آورد
آینه می شکست
در ایستگاه ایست بازرسی
آنقدر منتشر شده بود
که به مسافران
آفتاب تعارف می کرد
و خودش
در حاشیه ی انتظار

سرد می شد
روزنامه های باطله را به خط کردم
صدایش را
آنقدر غلط گیری کرده بودند
که شناسنامه اش
سفید شده بود

چاپ دوم روز
چنان کوچک شده است
که مسافر را
وارونه
از اندازه ها آویزان می کند

کسی دارد به در می کوبد
انتظار نداشته باشید باران
پشت در باشد .

بهمن ماه ۱۳۸۳

کمی انحراف فریدون گیلانی

شمارش آغاز شد
غنچه برگ هایش را کم آورد
هواخوری ماه
پشت پنجره توبه کرد
زندانبان تسلیم عدد شد
غنچه از بلوغ دست برداشت
حصار فرسوده ی باغ
بازی را
به هجوم گرگ ها باخت

واگن های خالی
در ایستگاه ها
دنبال دفترهای خالی می گشتند
قیام کاغذهای باطله
قطار را
به جنگ خیابانی دعوت می کرد .

هوا را
در جاده ها رسوا کرده اند
به نظر نمی رسد که زمین
میانه ای با سکوت داشته باشد

شمارش آغاز شد
اگر گله ها راه شان را گم کرده باشند
نگاه من
دریادگاری مناسبات قدیمی
سرما خواهد خورد

آنقدر شبان به باغ و باغچه زده
که گرگ ها
پشت دیوار جشن گرفته اند
تظاهرات

در اولین چهارراه
سکته کرده است
مسافران
با کمی انحراف
پیاده شده اند.

بهمن ماه ۸۳

از این محله فریدون گیلانی

انتظار دارد
صدایش را که می شنوم
خواب ببینم

می خواهد
راه که می رود
جای پایش
آفتاب در آید

فکر می کند که می شود از نفس
شهر را پرکرد
و عشق را
قدم به قدم در بیداری نوشت
اگر در را باز بگذارم
صدایش بیدارم می کند
از این محله تا دیروز
باید پیاده بروم .

بهمن ماه ۱۳۸۳